



حسین صادقی، آخرین سفیر ایران در عربستان در گفت و گو با «ایران» از ۷ عامل مؤثر در روابط دو کشور می گوید

عبور از چالش های موقت برای دستیابی به منافع بلندمدت

مریم سالاری
خبرنگار دیپلماتی

روابط ایران و عربستان هیچ گاه روی یک مدار نچرخیده است. اگرچه حتی در سال های پیش از انقلاب اسلامی، قرابت چندانی میان دو کشور وجود نداشت اما فراز و فرود ده ها رابطه و

بروز چندین بحران نشان داده است که تنش ها هرچند طولانی به اقتضای ضرورت های حاکم بر ژئوپلیتیک دو کشور فروکش می کنند. چنان که پدیدار شدن نشانه های از سرگیری گفت وگوهای

دو کشور پس از چندین سال قطع رابطه ناشی از رقابت های منطقه ای ریاض و همراهی با فشار حداکثری دولت پیشین امریکا علیه ایران، حکایت از آن دارد که این رابطه در مسیر بازگشت به روال

طبیعی است. در همین باره حسین صادقی، آخرین سفیر ایران در عربستان در گفت وگو با روزنامه ایران، از مسیر پرفراز و فرود رابطه تهران و ریاض سخن گفته است.

■ به نظر می رسد سیاست خاورمیانه ای دولت جدید امریکا بازگشتی به سیاست خاورمیانه ای دولت باراک اوباما، رئیس جمهوری اسبق امریکا است که تلاش می کرد در چارچوب کلان راهبرد ثقل آسیایی، خروج مرحله ای از خاورمیانه را شکل دهد. راهبردی که ابتدای آن نظم سازی تعاملی و تعادلی خواهد بود. ارزیابی شما چیست آیا نشانه های عملی شدن این راهبرد در منطقه پدیدار شده است؟

واقعیت انکارناپذیر این است که سیاست خاورمیانه ای بایدن متفاوت از سیاست ترامپ یا حزب جمهوریخواه است. بایدن پس از به دست گرفتن قدرت، در موضعگیری های خود روشن کرد که نگاهش به سمت آسیای دور است یعنی به طور واضح گفت تهدیداتی که از سوی چین متوجه ایالات متحده امریکا است در اولویت قرار دارد لذا باید نگاه امریکا بر مدیریت رابطه با این کشور باشد.

■ اما نگاه به سمت آسیا مختص بایدن نیست. در دوره ریاست جمهوری بوش پسر و پس از فروپاشی جماهیر شوروی که نظام دوقطبی فرو ریخت، یک فضای جدید تحت عنوان نظم نوین جهانی شکل گرفت که استقرار این نظم در فراز و فرودهای تاریخی با موانعی روبه رو شد و ریکرد تمرکز بر آسیای دور در دوره بوش پسر هم مقداری پررنگ تر شد.

اما اتفاقی که در این دوره باز هم توجه دولت وقت امریکا را از حرکت به سمت آن بازداشت و دستخوش تغییر و یک چرخش جدی کرد، حوادث ۱۱ سپتامبر بود. این حادثه به عنوان یک نقطه عطف منجر به تمرکز امریکا بر خاورمیانه بزرگ و خلیج فارس شد. اصطلاح «خاورمیانه بزرگ» برای نخستین بار توسط بوش

پسر در یک سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل مطرح شد و بعدها توسط «دیک چنی»، وزیر دفاع وقت و «کالین پاول»، وزیر خارجه وقت امریکا مورد تأکید و پیگیری قرار گرفت. منطقه خاورمیانه از مراکش تا افغانستان و پاکستان را شامل می شد و بخشی از آن در قالب خاورمیانه عربی و بخشی خاورمیانه غیر عربی قابل تعریف بود. واکنش امریکا به حادثه ۱۱ سپتامبر و تغییر ناگزیر در سیاست های منطقه ای اش در حالی صورت گرفت که در دولت اوباما هم وقوع بهار عربی، حفظ تمرکز امریکا بر خاورمیانه را برای این کشور ضروری کرد. امریکا مایل به

بتواند در جهت تحقق این استراتژی گام بردارد، جای بحث دارد.

■ آیا وقوع تحولات جاری در منطقه از جمله نشانه های کاهش تنش و تلاش کشورها برای ترمیم رابطه در چارچوب عزم امریکا برای اجرایی کردن راهبرد خروج از منطقه قابل تفسیر است؟

بله، من معتقدم تحولاتی که این روزها در منطقه رقم می خورد در یک مسیر و ناظر به راهبردی است که از سوی امریکا به عنوان یک متحد بزرگ بازیگران عربی در پیش گرفته شده است. شاید لازم باشد به پیشینه ای اشاره کنم که می تواند به روشن شدن چرایی تلاش دولت دموکرات امریکا برای حل اختلافات در منطقه پیش از خروجش کمک کند.

چند دهه پیش که نظم قدیم در منطقه خاورمیانه حاکم بود و از سوی رژیم پادشاهی ایران دنبال می شد، بریتانیای کبیر در سال ۱۹۶۸ میلادی برای اولین بار

آمد و در نتیجه آن اتحادیه اروپا شکل گرفت. حالت چهارم این است که اگر حالت اول، دوم و سوم محقق نشد، قدرت بزرگ دیگری خارج از منطقه جایگزین کشوری شود که خارج شده است. این همان وضعیتی است که بعد از خروج انگلیس رخ داد و امریکا به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی جایگزین آن شد. وضعیت پنجم که وقوع آن از بقیه گزینه ها ضعیف تر است، استقرار نیروهای سازمان ملل است.

حالا به وضعیت جاری برگردیم که اگر بایدن بخواهد استراتژی بلندمدت خروج را دنبال کند باید مشکلات منطقه ای حل و فصل شود؛ یعنی امکان اجرایی شدن این تصمیم بدون حل مشکلات منطقه ای وجود ندارد. وقتی اوباما اعلام کرد نیروهایش را از عراق خارج می کند، شاهد بروز یک دوره ناامنی در عراق بودیم یا وقتی بایدن اخیراً تصمیم به خروج

ایران و عربستان ابتدا باید تمامی موضوعات اختلافی را روی میز بگذارند و سپس نسبت به اولویت بندی آن به منظور آغاز گفت وگو اقدام نمایند. اینطور نباشد که گفت وگوها تنها به تبادل یک سری حرف ها و مواضع شفاهی دوستانه منجر شود. به باورم، امنیت داخلی و مسائل منطقه ای که در رأس آن جنگ یمن قرار دارد می تواند به عنوان نقطه مشترک که برای طرفین از اهمیت ویژه ای برخوردار باشد، نقطه آغاز مباحث باشد. فکر می کنم روند هم این گونه پیش می رود

تصمیم خود را برای خروج از خاورمیانه و دریای عمان و دریای سرخ اعلام کرد. به محض اعلام این تصمیم، نگرانی های متعددی شکل گرفت که چه کشوری خلأ قدرت ناشی از خروج انگلیس را جبران می کند. از این رو قدرت های بزرگ جهانی (انگلیس و امریکا) برای ایجاد امنیت منطقه به وسیله کشورهای منطقه سازوکار جدیدی را تعریف کردند مبنی بر اینکه ایران به عنوان جایگزین انگلیس، نقش ژاندارمی منطقه را عهده دار شود. در همین چارچوب هم گفت وگوهای بسیاری صورت گرفت و قرار شد که نقش اصلی در منطقه را ایران داشته باشد و نقش عربستان سعودی هم به عنوان یک هم پیمان، با ایران هم پوشانی داشته باشد.

از این روم در سه سال منتهی به انقلاب اسلامی شاهد یک نظم پایدار در منطقه بودیم.

وقتی خلأ قدرت در هر نقطه ای از جهان رخ می دهد، می توان پنج وضعیت را متصور شد؛ یکی بروز ناامنی و بی ثباتی و هرج و مرج که از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۵ بعد از اعلام تصمیم به خروج انگلیس و فعال شدن نقش جماهیر شوروی به وجود آمد. وضعیت دوم، به وجود آمدن یک قدرت هژمون به عنوان کشوری است که وقتی خلأ منطقه ای به وجود می آید این کفایت و قدرت را داشته باشد اعمال قدرت با هژمون خود را تثبیت کند. سومین حالتی که ممکن است به وجود آید، رشد و بلوغ سیاسی است؛ یعنی کشورهای منطقه به یک رشد و بلوغ سیاسی برسند که بتوانند در پرتو گفت وگوهای سازنده و با هدف رسیدن به امنیت و صلح پایدار به همکاری های دسته جمعی دست پیدا کنند؛ مانند وضعیتی که در اروپا به وجود

■ همزمان با تحولاتی که شما اشاره می فرمایید امریکا عزم خود را برای احیای برجام جزم کرده است همان توافقی که می دانیم بازیگران عرب چه اندازه مخالف آن هستند. فکر می کنید بازگشت امریکا به این توافق چه اندازه می تواند توازن را به معادلات منطقه ای برگرداند؟

ثمرات احیای برجام زمانی می تواند بخوبی پدیدار شود که هم ایران و هم طرف های دیگر برجامی بتوانند یک اطمینان در منطقه به وجود بیاورند. یعنی کشورهای منطقه مطمئن شوند که نه تنها

سیاست خارجی بایدن، بازگشت به عهد اوباما

کاخ سفید در پی خروج از خاورمیانه

گروه سیاسی / نخستین سفر «آنتونی بلینکن»، وزیر امور خارجه دولت جدید امریکا به غرب آسیا در حالی صورت گرفته است که پدیدار شدن تحولاتی در منطقه حکایت از آن دارد که امریکا به سیاستی روی آورده که پیشران آن، عملی کردن راهبرد خروج از منطقه پرآشوب خاورمیانه است. تصمیم «جو بایدن» برای حل و فصل موضوع برجام، کناره گیری از حمایت عربستان در جنگ یمن و تلاش برای خاموش کردن آتش جنگی که اسرائیل بار دیگر در غزه افروخته، موجب بالاگرفتن صحت این دیدگاه شده است که اهمیت استراتژیک خاورمیانه برای امریکا به مثابه گذشته نیست و تمرکز بیشتر بر آن موجب اتلاف منابع نظامی این کشور است و قدرت نظامی آن از این پس باید برای زمان و مکانی مهم تر ذخیره شود. سفر

«بلینکن» به قدس با هدف محکم کردن آتش بس اخیر بین غزه و رژیم اسرائیل درست در هنگامه رویدادهایی صورت می گیرد که کمی آن طرف تر در وین، هیأت دیپلماتیک امریکا در حاشیه نشست مذاکرات برجام در وین می گوشت راه بازگشت واشنگتن به این توافق را هموار کند. اقدامی که متحدان عربی امریکا را سراسیمه و آنها را با این واقعیت رو به رو کرده که نمی توانند برای حفاظت از خود به امریکا تکیه کنند. هنگامی که این اطمینان که ابتدای مناسبات کشورهای عربی با امریکا بود، فرو ریخت، آنها دریافتند که باید خودشان فکری به حال امنیت خودشان کنند.

■ نقطه کانونی راهبرد منطقه ای امریکا

بر خلاف سیاست منطقه ای دونالد ترامپ، رئیس جمهوری سابق امریکا که کوشید به جای تلاش برای رهبری

منطقه، جای پای نظامی کشورش در این حوزه را کاهش دهد و در عین حال از ترجیحات رهبرانی همچون محمد بن سلمان حمایت و همچنین توافقی های اخیر میان اسرائیل و شماری از کشورهای عربی از جمله امارات، سودان و مغرب را مهندسی کند، دولت جدید امریکا راه دیگری را در پیش گرفته است. شاید بتوان مقاله سال گذشته «مارتین ایندیک»، سفیر سابق امریکا در اسرائیل در «وال استریت ژورنال» را گزاره مهمی از چشم انداز سیاست خاورمیانه ای دولت جدید امریکا به شمار آورد. او در این مقاله که تحت عنوان «خاورمیانه دیگر ارزشش را ندارد» می گوید: «حفاظت از نفت عربستان و امنیت اسرائیل به عنوان نگرانی های اصلی کاخ سفید در حال تقلیل یافتن است. امریکا هنوز به ثبات بازار جهانی نفت علاقه مند

عربی و شکل گیری جریان های تروریستی خشونت بار همچون داعش فرصت عملی کردن راهبرد خروج تدریجی از خاورمیانه را ناممکن ساخت. این در حالی بود که روی کار آمدن دولت ترامپ و رویکردی که متوجه منطقه کرد، منجر به تقویت موضع امریکا با همپیمانانش در همان نقاطی از منطقه شد که اتفاقاً ایران نیز در آن نواحی عمق نفوذ خود را تعریف کرده بود. این امر چنان گره هایی را در رابطه میان کشورهای منطقه بویژه در رابطه ایران و متحدان عربی واشنگتن ایجاد کرد که عرصه پیش روی «بایدن» را برای عملی کردن استراتژی خروج با فراز و فرودهای بسیاری رو به رو ساخته است. اینک رئیس جمهوری دموکرات امریکا به دنبال کاستن از مسئولیت کشورش در خاورمیانه به گونه ای است که از منافع حیاتی ایالات متحده در منطقه حفاظت

شود. اما چگونه؟

■ سیاست تغییر

ورود جدی امریکا به پرونده برجام و رایزنی هایی را که در وین با هدف لغو تحریم های ضد ایرانی صورت می گیرد، می توان از نخستین نشانه های جدی تغییر سیاست واشنگتن ارزیابی کرد. «بایدن» تاکنون نشان داده که به جبران سیاست های خصمانه ترامپ علیه ایران تمایل دارد و این کار را هم می تواند با لغو تحریم ها به عنوان نشانه ای از حسن نیت خود برای بازگشت به برجام اعمال کند. اما او در عین حال به دنبال توافق طولانی تر و گسترده تری با ایران است تا در ازای آن، عادی سازی روابط تجاری با تهران در ازای تضمین های بلندمدت درباره ماهیت صلح آمیز برنامه هسته ای و تعیین محدوده نقش آفرینی منطقه ای ایران ممکن شود.

علاوه بر موضوع ایران، دولت امریکا